

## ☆ (تاریخ لمیا) ☆

وملاحظه احتیاط وحزم را از ضربت دومی نیز دریغ نیاورد و چون بمرك یقین نمود بدن او را بیکسوی افکنده و خود بتفتیش و تجسس پیکر پیک مصری پرداخت پس از لختی کاوش در درون جامه‌وی پاره‌نی پارسى یافت که نامه‌رادروی پنهان ساخته بودند انگاه بطرف اسب مقتول خود شتافته بر فراز زین قرار گرفته و چون در هنگام آمدن شتر سوار راه منصوریه را شناخته بود دهنه اسب را بجانب لشکر گاه پدرش گردانیده بسرعت هر چه ناممتر روان گردید لمیا را شجاعة و قوه بدن باز گشته و در رساندن نامه بخلیفه بسی عجله داشت چه نامه را بسی بااهمیت فرض میکرد و گرنه بحامل او چندان سفارش و اصرار بر سرعت و عجله نمیشد و نیز از سخنان ابو حامد دانست که خلیفه و جوهر در معرض هلاکت و خطر شدیدی میباشد لذا سرعت خود در ایگانه وسیله نجات آنان دانسته در رفتار از مرغان پرنده گرو میبرد و در آنوقت سرور و نشاطی فوق العاده در وی پیدا شده باشتاب بجانب لشکر گاه میرفت اگر چه لمیا لشکر گاه را نمیدید ولی از قراین یقین داشت که راه را به خطا نمی‌رود و از حال خود بکلی فراموش کرده و بفکر خونهایی که در پیرامن گردنش منجمد شده بود نمیفتاد و چون جراحت بدنش سطحی و جزئی خراشی بیش نبود چندان آزاری نداشت !!! حاضرین مجلس عروسی و تماشاچیان چون دیدند که لمیا با اشاره خدا حافظی گفت و اسبش پسرش در آمد چنان پنداشتند که بخیمه خود مراجعت کرد !!! سبب اینجمله و مکنیده ابو حامد بود که بیکى از غلامان سفارش کرد داروئی به بینی اسب لمیا ریخته او را دیوانه کند تا بکوه و صحرا سر نهاده خود و سواش را بدیاری عدم سوق دهد چون عمل داروی مذکور بپایان رسیده و لمیا از نظر هاپنهان شد ابو حامد

شنید که حاضرین درباره این مسئله باختلاف سخن میراندند پس بالهجه سحر آمیز خود خاطر نشان انها نمود که لمیا وداع بعمل آورد تا بخیمه خود مراجعت کند انگاه بگونه گون سخن خاطر آنان رامشغول داشته وبامیر حمدون اشاره کرد تا بعضی از باز پهای غرب و العاب عجیب که در قیروان مانند ندارد خاطر خلیفه وحاضرین راشادان ومسرور دارد وخود بهانه از سرا پرده بیرون شتافت و چنانکه قبلا نگاشتیم بگماشتگان خود فرمان کرده بود با اسباب سفر مختصری درسر جاده مصر چنانکه کس آگاہ نگردد بیابند ومقدم اورا انتظار برند چون از لشکر گاه دور شد خود ویارانش به اسبان تند رفتار سوار شده در صد اطلاع بر حال لمیا برآمدند و چون لیختی برفتند اسب لمیا را کشته یافتند چه پس از آنکه به تخته سنگ بر خورده بود واپس پریده خون از سینه اش جاری ونفسش اندک اندک گسته بود ابو حامد هر چند جستجوی کرد از لمیا خبری نیافت و یقین داشت که هر جا بوده از فراز اسب پاران شده ومرده است

#### فصل سی وهفتم - « ولیمه عروسی »

چون آفتاب بغروب آغاز نمود حمدون خلیفه را بسرا پرده که طعام در او مهیا بود دلالت نمود سایر رؤسا و بزرگان نیز در سرا پرده های دیگر قرار گرفتند و خلیفه نیز برای صرف شام روان گردید خیمه ها را بوسیله شمعها روشن و در اطراف مجمره های بخور آویخته و خوانها را گسترده و انواع و اقسام اطعمه چیده بودند حمدون بسلام قرطبی که از این پیش اسمی از او بردیم درباره شام مخصوص خلیفه سفارش بی نهایتی نموده بود خلیفه پیش از صرف شام بنماز ایستاده و تمام حضار بدو اقتدا کرده آنگاه هر کدام در مکانی مخصوص آرام یافتند در سر سفره امیر المؤمنین جز جوهر و پسرش حسین دیگری نبود وامیر حمدون بمساعدت غلام قرطبی بخدمت خلیفه اشتغال داشت وسایر خدمتکاران نیز خوانچه های طعام را از مطبخ آورده و چند تن نیز با

ظروف بلورین و سیمین که بر از شربت های مقوی بود سراپا ایستاده به حاضرین میدادند . . . خلیفه بکلی از لمیاء فراموش نمود و چنان پنداشت که او اکنون در خیمه خود است پس از آراستن خوانها خلیفه زحمات حاکم سبلماسه را در این گونه تهیه که محض احترام وی ترتیب داده بود تقدیر نموده و میانه این اطعمه و غذاهائی که در قصر خود میخورد فرق بسیاری یافت چه که خلفای فاطمین در آن زمان در سادگی طعام و لباس بسی کوشش داشتند و بواسطه مقدماتی که پیش از این نگاشتیم چندان مایل بتجمل و آرایش ظاهری نبودند لیکن امیر حمدون از ابتدا به تجمل عادت کرده و در طعام و لباس و آرایش ظاهری تقلید از مروانین که در قرطبه بودند مینمود و چنانچه خلیفه الناصر در قصر « زهرا » طباخ هارا به نیکوئی طعام و تهیه خورشهای رنگین امر میکرد و ظروف از طلا و تقره میساخت امیر حمدون نیز شیوه او را گرفته و همچون وی رفتار مینمود اما پس از آنکه اسیر و دستگیر خلیفه فاطمی شد با جرای عادات پیشین دست نیافت لیکن در این شب بسی رنج کشید و محض آنکه احترام و خلوص خود را در باره المعز لدین الله خلیفه و امیر مؤمنان ظاهر سازد طباخان و دیگر خدمتگذاران را در ترتیب اطعمه و اشربه لذیذ سفرش بسیار نمود و خود نیز کوشش بی منتهای بخرج داد

و تمامی این دستورات را ابو حامد بوی داده بود و همو بود که غلام قرطبی را چنانکه گفتیم امر کرد تا در جام شربت زهری مهلك اندر نماید !! خلیفه از آرایش مجلس ویژه از لذت طعام ها بشگفت اندر شده بود حمدون گفت بسی جسارت ورزیدم که خلیفه را از عادت اقتصار و سادگی باز داشته و بعبادت دیگر پادشاهان دنیا پرست واداشتم لیکن این جسارت و تجری ما را جز تجربه و آزمایش مقصودی نیست المعز گفت بر اینجمله آگاهم اما برگوی تا چگونه

در سجلماسه این تشریفات فراهم آوری ۲ حمدون گفت بدستکاری ر کمک یکی از غلامان که از خدمه حاکم قرطبه بوده و در اینکار بسی مهارت دارد به اجرای این خدمت موفق شدم آنگاه بیلی از غلامان که در صف خادمین ایستاده بود اشاره کرده گفت « اینست که اورا برای اینخدمت از میانه سایرین برگزیده‌ام چه در فن تهیه اطعمه چون او کسی نیست السمز بجانب وی نگریسته اورا بسی ظریف و پاکیزه یافت » اینغلام جامه های بسیار نیکوئی بتن آراسته و آبریزی زرین و لگنی گرانبها در برداشت « خلیفه با چهره گشاده گفت بواسطه اینگونه طعامهای نیکو بود که بر رأی ها غاب آمده و عزیمت ها راست کردی لکن باکی نباشد چه پس از اینروز بدینگونه لذایذ بازگشت نخواهیم نمود آنگاه بغلام امر داد تا جامی شربت فراز آرد غلام جامی در دست پیش آمد گفت این شربت بهترین محلی است که باشامیدن قدری از آن تخمه و غیره برطرف شده و میل بغذا را تقویت میدهد پس جام را بحمدون داد امیر حمدون قدح را گرفته و در نقش و نگار های او نظر میکرد « اینظرف را از بازرگانی قرطبی حمدون خریده بود » آنگاه بیخلیفه گفت این شربت از مصنوعات و مخترعات اینغلامست و من چون تا کنون از این شربت نخورده‌ام لذا قبل از خلیفه جسارت کرده می آشامم » ممکن است این فعل حمدون را بدین حمل نمائیم که شاید رسم و عادت آن زمان این بوده است که میزبان میحض احترام میهمان و جناب اجتماع خاطر وی از هر حیث پیش از او بصرف طعام و شربت میپرداخته « حمدون جام شربت را بدهن خود نزدیک کرده و تمام آشامید پس دهان خود را مزه نموده و بسی از گوارائی ولذت آن شربت شگفتی مینمود سپس بغلام اشاره کرد تا جامی برای خلیفه و پس از آن برای جوهر و حسین نیز فروریخت